

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما درباره ی فرمایش محقق خوئی ذیل حدیث شرط بود. عرض کردیم که ایشان یک اشکال کبروی به استفاده ی از حدیث شرط در لزوم معاطاة و معاملات داشتند که آن را رسیدگی کردیم. یک بحث صغروی هم داشتند. بحث صغروی ایشان این بود که شرط به معنای ربط است و ما برای این معنا سه جور مصداق می توانیم داشته باشیم. معنای اول، ربط تکوینی مثل ربط وجودی معلول به علتش است و معنای دوم، ربط جعلی و اعتباری - به تعبیر ایشان - که اصل ربط در آن جعلی و اعتباری است اما توقفش عقلی است. بعد هم در آن تنقیح - جلد چهارم - بیان فرمودند که یک ربط دیگری هم داریم که به واسطه ی فعل مکلف است. مثل این که من عهد کنم، من وعده بدهم. این ربط را فعل مکلف اقتضاء کرده است. ما فرمایش ایشان را یک بررسی ای کردیم و اشکالاتی داشتیم که بیانشان کردیم. فقط گفتیم که یک تعبیری هم در مصباح دارند که آن را هم یک عنایتی بفرمایید تا امانت فرمایش ایشان رعایت شده باشد.

بررسی عبارات مصباح الفقاهة:

تعبیر ایشان در مصباح ذیل "التحقیق فی معنی الشرط" همان تعابیر در تنقیح است منتهی با یک تفاوتی. عبارت ایشان این است:

الظاهر أن الشرط فی جمیع الموارد قد استعمل فی معنی واحد و هو الربط و الارتباط و الاناطة...

این که یک چیزی، مرتبط با چیز دیگری باشد، یک چیزی منوط به چیز دیگری باشد.

و لیس له معنی عرفی و معنی اصطلاحی...

ما با این قسمت عبارت ایشان کار داریم. ایشان می فرمایند ما قبول نداریم که شرط دو معنای عرفی و اصطلاحی داشته باشد. بلکه جمیع معانی آن به یک معنا بر می گردد. منتهی:

هذه الاناطة...

شاهد ما همین قسمت از عبارت ایشان است تا به بخش دیگری از فرمایش ایشان برسیم.

هذه الاناطة قد تكون أمرا تكوينيا كالشروط التكوينية كتقيد المعلول بعلة وجود العلة شرط لوجود معلولها...

می گویند وجود معلول به وجود علت ربط و اناطه دارد. پس علت شرط است. خب این بخش با عبارت تنقیح مشترک است.

و قد تكون أمرا شرعيا...

اما گاهی اوقات این اناطه شرعی است. منتهی درباره ی اناطه ی شرعی تفصیلی بین عبادات و معاملات دارند که این مقداری ابهام دارد. اول می گویند:

قد تكون أمرا شرعيا و اناطته جعلية كالشروط الجعلية في العقد...

گاهی اوقات این اناطه جعلی است مانند شروطی که در عقد داریم. وقتی که صحت عقد مشروط به شرطی می شود. ایشان می فرماید که این اناطه جعلی و قراردادی است.

و من ذلك شروط الصلاة...

صحت صلاة هم مشروط به طهارت می شود. می گویند این هم از همین قسم است. اولش این طوری می گویند.

منتهی بعد می فرماید در عبادات ولو این که اشتراط ما شرعی است اما توقف عقلی است. این را در تنقیح هم داشتند. بعد می گویند:

بعبارة أخرى...

تحلیل این "عبارة أخرى" برای ما مهم است. این قسمت در عبارت تنقیح نیست.

بعبارة أخرى أن الشرط قد يكون أمرا تكوينيا كتوقف المعلول على العلة و قد يكون أمرا شرعيا كالطهارة بالنسبة إلى الصلاة و على كل تقدير فالتوقف عقلی...

می خواهد بگوید صلاة مثل رابطه ی علت و معلول است از این جهت که در هر دو تا توقف عقلی است. ولو این که اشتراط در یک عقلی است و در یک شرعی است.

تفکیک کیفیت ربط بین عبادات و معاملات از دیدگاه محقق خوئی:

و قد یكون جعلیا محضاً...

این قسمت کمی ابهام دارد.

كالشروط فی المعاملات فإنها عبارة عن الاناطة المحضة و هی مجعولة للجاعل...

این مقداری ابهام دارد. کأن محقق خوئی می خواهد بین عبادات و معاملات فرقی بگذارد و بگوید شرط در عبادات، ربطش کار شارع است اما توقفش دیگر کار شارع نیست. اما شرط در معامله، هم ربطش کار شارع است و هم توقفش کار شارع است. کأن تفصیلی قائل است. به این بیان که وقتی می گویند شرط:

اولاً: این شرط به معنای ربط است.

ثانیاً: گاهی این شرط در تکوین شکل گرفته است. در این صورت توقف هم عقلی و تکوینی است و قراردادی نیست. اما گاهی این شرط قراردادی است ولی توقف در آن عقلی است. این مختص عبادات است. در معاملات هم شرط قراردادی است و هم توقف قراردادی است. صدر و ذیل فرمایش ایشان که بررسی شود آخرش همین است.

غایة الامر أن المُنشأ أمر مجعول...

در عبادات، منشأ ما قراردادی است.

مثلا توقف الصلاة على الطهارة أمر تكويني بعد جعل الطهارة دخيلا في الصلاة...

این که شما طهارت را دخیل در صلاة قرار می دهید، این جعل و ربط، قراردادی است.

و هكذا في بقية موارد الشروط الشرعية. نعم في المعاملات الشروط جعلية محضة...

بعد به "بعبارة أخرى" که می رسند دوباره همین را تحلیل می کنند. عرض کردم که این عبارات با فرمایششان در تنقیح متفاوت می شود. یعنی در تنقیح این تفصیل بین عبادت و معامله وجود ندارد. یعنی این که شما ربط را قراردادی ببینید منتهی توقف را در معامله باز جعلی بگیرد ولی در عبادت، غیر جعلی بلکه تکوینی و عقلی بگیرید، این تفصیل در عبارات مصباح است.

ورود اشکال عبارات تنقیح به عبارات مصباح:

ملاحظه می کنید که کما کان آن اشکالی که ما داشتیم پابرجاست. اشکال ما این بود که ما نمی توانیم سه جور ربط داریم. البته در تنقیح، سه معنای ربط را یک طور گفتند، در مصباح طور دیگری می گویند. آن جا گفتند ما یک ربط تکوینی داریم در مثل علت و معلول، یک ربط قراردادی داریم در مثل طهارت و صلاة ولی توقف عقلی است، بعد گفتند یک ربطی داریم که ناشی از فعل خود فرد

است مثل عهد و نذر؛ الان سه معنایش را طور دیگری می گویند به این بیان که ما یک ربط تکوینی داریم که توقف هم در آن تکوینی است. یک ربط قراردادی داریم که توقف در آن تکوینی است و یک ربط قراردادی داریم که توقف در آن قراردادی است.

اشکال ما همان است که عرض کردیم. ما دو جور ربط بیشتر نداریم. یک ربط تکوینی و یک ربط قراردادی و اعتباری. اگر گفتیم شرط به معنای ربط است - که این را هم بعدا باید بررسی کنیم - دیگر دو جور بیشتر ربط نداریم. یا قراردادی است و یا تکوینی است. در تکوینی ها، توقف تکوینی و عقلی است. قراردادی نیست. در قراردادی ها هم توقف قراردادی است. و این که من بگویم با انتفاء شرط، مشروط منتفی می شود یعنی مشروط متوقف بر تحقق شرط است، باز هم قراردادی است در قراردادی ها.

تذکر چند نکته:

بله! در فقه یک بحث دیگری داریم و آن این که ممکن است که بعضی از شروطی که ما قائل هستیم اصلا قراردادی نباشند. مثلا ممکن است که در فقه کسی از ادله استفاده کند و بگوید طهارت، یک امر واقعی است. این یک حرف دیگری است.

کما این که قراردادهای ما در وعاء قرارداد، به مصالح و مفاسد واقعیه برگردند، این هم باز یک حرف دیگری است. ما در بحث های رابطه ی حقائق و اعتباریات، یک بحثی داریم. واقعا ممکن است در

عبادات، اعتبارات ما ثابت باشند. به خاطر این که این اعتبارات ثابت، ریشه در واقعیات دارند. این یک حرف دیگری است. این فرمایش محقق خوئی از این باب، اشکالی ندارد.

بله! ممکن است در مساله ی عبادت، مساله را به این برگردانم که ریشه ی این امر قراردادی در یک مصلحت واقعیه ای است که لازم التحصیل است. برخلاف معاملات؛ در معاملات ما قراردادهایی داریم که عقلائیه هم هستند و الزاما هم لازم نیست که به مصالح و مفاسد واقعیه برگردند. این هم یک بحث دیگری است. این که قراردادی ریشه ی در واقعیت داشته باشد، یک حرف است؛ این که این قرارداد بما این قرارداد است در همین وعاء قرارداد، یک توقف تکوینی برایش قائل شوم، این یک بحث دیگری است. این ها مفصل در ادامه ی فرمایشات مرحوم علامه طباطبایی و امام، توسط تلامذه ی آن ها و اساتید بزرگوار ما بررسی شده است. هم استاد بزرگوارمان حضرت آیت الله مصباح بررسی کرده اند و هم استاد بزرگوارمان حضرت آیت الله جوادی بررسی کرده اند. هم مرحوم آیت الله شهید مطهری در بحث های فلسفه ی اخلاقشان، این ها را مفصل رسیدگی کرده اند. این ها دو مساله است. یعنی این دو مبحث که یک مساله ای ادراک قراردادی باشد و در وعاء این ادراک قراردادی، من نمی توانم یک توقف عقلی درست کنم اما این که این اعتبار ریشه ی در یک واقعیت داشته باشد، اشکالی ندارد. در عبادات چنین ریشه هایی را داریم در بعضی از معاملات هم داریم. ولی الزاما در معاملات این طوری نیست. لذا این که می گویند "جعلیه محضه" که یک چیزی صد در صد قراردادی باشد، یا بگویند یک چیزی قراردادی است که قرارداد محض نیست، این را نمی فهمیم یعنی چه؟ اگر معنای این حرف این است که ریشه ای به نام تکوین دارد خب این حرف دیگری است و این سبب نمی شود

که جنس خودش، جنس تکوینی شود یا توقفش تکوینی شود. لذا ما در بحث صغروی ایشان انصافاً مجموع حرف ایشان را که از مصباح و تنقیح روی هم می ریزیم، اشکال خلط حقیقت و اعتبار در هر دو بیان ایشان وجود دارد.

اشتراک معنوی شرط در تمام موارد کاربرد آن از دیدگاه محقق خوئی:

بعد می گویند این معنای وحدانی:

يشمل الشروط الابتدائية أيضا...

که قرار شد این را با شیخ بررسی کنیم.

لوجود الاناطة فيها...

ایشان می گویند در شروط ابتدائی هم ربط هست دیگر! اناطه هست. اگر قرار شد که من بگویم شرط یعنی ربط دیگر فرقی نمی کند خواه شروطی باشند که در ضمن عقد باشند، ربط دارند و خواه شروطی باشند که در ضمن عقد نباشند باز هم ربط در آن ها هست. بعد ایشان بالاتر می رود و می گوید:

بل جميع الشروط التكوينية شروط ابتدائية...

اصلا وقتی می گوییم گاهی ربط در تکوین است و گاهی هم در اعتبار است، خب تمام ربط های تکوینی، ابتدائی هستند و در ضمن چیز دیگری نبودند. مثل ربط معلول به علت. لذا ایشان می فرمایند که اشکالی به این حرف شیخ نداریم که فرمودند شرط را هم می شود بر ضمنی اطلاق کرد و هم بر ابتدائی اطلاق کرد.

على هذا فلا بأس باطلاق الشرط على الشروط الابتدائية كما ذكره المصنف...

حالا بخش دیگری از بحث، مساله ی روایات است که آیا واقعا روایات بر این که شرط در ابتدائی هم به کار می رود دلالت دارند یا نه؟ این را بعدا بحث می کنیم.

نقاش در نحوه ی اشکال گیری محقق خوئی به مرحوم شیخ:

ملاحظه ای که به این فرمایش ایشان داریم این است که شما معتقد هستید که شرط به معنای ربط است و ربط را هم اعم از ابتدائی و ضمنی می کنید. این ها اشکالی ندارد منتهی شما باید جواب شیخ را بدهید. شیخ یک استدلالی در حرفش بود. شما آمدید بررسی کردید و گفتید جمیع موارد شرط را که بررسی می کنیم آخرش به این می رسیم که شرط یک معنا دارد. عیبی ندارد! حالا که بررسی کردید جواب شیخ را هم بدهید! اول "التحقیق فی معنی الشرط" این بود که:

أقول الظاهر أن الشرط فی جمیع الموارد قد استعمل بمعنی واحد...

عیبی ندارد. اگر شما می گوئید شرط در جمیع مواردش در یک معنا استعمال شده است باید جواب شیخ را بدهید.

شیخ می گفت من یک معنای عرفی برای شرط دارم که مثل امر است. گاهی اوقات امر را بر وزن امور جمع می کنم، گاهی اوقات بر وزن أوامر جمعش می کنم. شرط هم را گاهی به شروط جمع می کنم و گاهی به شرائط جمع می کنم. اگر گاهی شرط به شروط جمع می شود و گاهی هم به شرائط جمع می شود و از یک معنایش اشتقاق امکان دارد و از یک معنایش امکان ندارد، خود این ها علامت این است که دو معنا وجود دارد. شیخ یک استدلال عرفی برای تعدد عرفی معنای شرط کرده است. بعد گفت دو معنای اصطلاحی شرط، از معنای دوم عرفی شرط اخذ شده اند. ما حصل فرمایش شیخ که ما خوانیدم همین بود. شیخ گفت شرط یک معنای حدیثی دارد که یقبل الاشتقاق و یک معنای اسمی دارد که جامد است و لا یقبل الاشتقاق. بعد این معنی اسمی اش گاهی در نحو یک طور به کار می رود و در بین اهل معقول و اصول یک طور به کار می رود. تازه می گفت این دو معنا، مأخوذ از معنای دوم هستند. خب محقق خوئی! شما اصرار می کنید که ما دو معنای عرفی و اصطلاحی نداریم! عیبی ندارد ولی شیخ اول دو معنای عرفی درست کرد و بعد از عرف سراغ اصطلاح رفته است. تعبیر شیخ، تعبیر دقیقی است. آقای خوئی می فرماید:

و هو الربط و الارتباط... و لیس له معنی عرفی و معنی اصطلاحی بل جمیعها یرجع إلی معنی...

خب شیخ اول در عرف دو معنا درست کرد و بعد اصطلاح را از طریق عرف درست کرد. بعد هم دلیل آورد که یک بار اشتقاق هست و یک بار اشتقاق نیست و شما باید جواب این استدلال شیخ را بدهید.

لذا وقتی که شیخ معنای دوم شرط را گفت، فرمود که این شرط در معنای دومش، نه مصدر است و نه حدث است و نه فعلِ فاعل است. و لذا لا یقبل الاشتقاق.

بنابراین اگر بخواهیم فرمایش محقق خوئی که می گفت شرط یک معنا بیشتر ندارد را بپذیریم آن تعدد معنای شرط در نظر شیخ که دلیلش امکان و عدم امکان اشتقاق بود را باید آقای خوئی جواب بدهد. لذا عرض کردم که وقتی مقابل شیخ قرار می گیریم ایشان عرفا سه معنا جلوی شما می گذارد که دو تایش حقیقی است و یکی اش مجازی است. شرط به معنای الزام والتزام، معنای عرفی شرط است و شرط به معنای ما یلزم من عدمه عدم المشروط، معنای دوم عرفی شرط است. گاهی هم شرط به معنای مشروط است یعنی مصدر به معنای مفعول به کار می رود. این معنای مجازی اش است.

تلاش بعضی از محشین در جبران نقصان کلام محقق خوئی:

این جا بعضی از محشین مکاسب و بعضی از آقایان برای این که معنای ربط را تقویت کنند خواسته اند با شیخ درگیر شوند.

اول اشکالات حرف شیخ را که بعضی گفته اند، نقل کنیم تا ببینیم آیا می شود واقعا حرف آقای خوئی را تایید کرد؟ اول حرف شیخ را رد کنیم تا تعدد عرفی معنا از بین برود تا ببینیم می شود یا نمی شود.

اشکال اول بعضی از محشین به شیخ:

بعضی ها گفته اند که این که شیخ گفته است شرط به معنای دوم، قابلیت اشتقاق ندارد، شاهدش این بود که شرط به معنای دوم، اشتقاق ندارد و لذا شارط و مشروط در این معنا نداریم اما در معنای اول داشتیم. ملزم، همان شارط است و ملتزم هم مشروط علیه است. یک تضائی درست کرد. اما در معنای دوم گفتند اشتقاق نداریم. شارط در آن جا یعنی موجد شرط و مشروط در آن جا یعنی ما جعل له الشرط. گفت وقتی شما می گوید طهارت شرط صلاۀ است در واقع می گوید مشروط صلاۀ است. خب این نمی شود! چون اگر طهارت شرط است مشروط خود طهارت می شود. باید شارط و مشروط شما متضائف باشند و این جا نیست. شما آن جا که می رسید می گوید مشروط صلاۀ است، اگر این طوری باشد، خداوند می شود موجد الشرط، مشروط هم صلاۀ می شود، پس طهارت چه کاره است؟ شیخ همین را قرینه قرار داد بر این که اشتقاق در معنای دوم طبق قاعده نیست.

آن جا یک عده ای در حواشی مکاسب به شیخ جواب داده اند. گفته اند ما در آن جا هم معتقد هستیم که شرط، طهارت است. صلاۀ را که آقایان می گویند مشروط است یعنی صلاۀ ظرف تحقق شرط است. مشروط فیه است. می گویند در اطلاق شرط به صلاۀ یک مسامحه ی عرفی وجود دارد و این "فیه" گاهی در این اطلاق عرفی می افتد. صلاۀ "مشروط فیه" می شود و طهارت، "شرط" است و تضائف هم درست می شود.

در سبب و مسبب هم شیخ همین اشکال را گرفته بود و می گفت یک مسبب داریم و یک مسبب داریم. جواب داده اند که این جا هم همین طور است. آن جا یک "مسبب له" ای وجود دارد که

معمولا در اطلاق عرفی مسبب آن "له" می افتد. لذا شما دارید به ظاهر اطلاق اشکال می کنید. راست هم می گوئید. اگر ما این اطلاق را اطلاق حقیقی بدانیم، تضائف وجود ندارد و اشتقاق خراب می شود. برای همین ما آن جا عبارت شیخ را مفصل خواندیم. این محشین کارشان از آقای خوئی درست تر است. لذا اول استدلال شیخ را خواسته اند از دستش بگیرند. شیخ می گفت در یک معنا اشتقاق داریم، این ها می گویند بله؛ اما آن معنایی که شما معنای دوم می دانید، یک معنای دومی نیست بلکه در آن هم اشتقاق هست. شما - مرحوم شیخ - فقط دارید ظرف و مظروف را به هم می ریزید. صلاة مشروط نیست که بعد بگوئید اطلاق مشروط بر صلاة خلاف تضائف بین شرط و مشروط است. خیر! صلاة مشروط فیه است. شرط خود طهارت است و مشروط هم طهارت است و شرط هم عبارت از آن رابطه، ربط و جعل می باشد شرط هم خداوند متعال است. در مسبب و سبب هم همین طور است. یک مسبب له داریم که در اطلاق عرفی، "له" می افتد بعد شما می گوئید این جا تضائف از بین رفته است لذا اشتقاق نداریم.

اشکال دوم بعضی از محشین به شیخ:

آن جا هم که شیخ فرمودند این مصدر نیست، پاسخ داده اند که اتفاقا مصدر است. شرط این جا به معنای مشروط است. مصدر به معنای مفعول است. لذا می رود در حیث اشتقاقی معنای شرط. خب اگر این حرف درست باشد، زمینه ای برای تقد حرف شیخ می شود. ما باید این را رسیدگی کنیم. ما هم حرفمان با محقق خوئی همین است. تا وقتی که شما این دو اشکال شیخ را برطرف نکنید،

کارتان پیش نمی رود. شیخ دارد برای اثبات معنای حدثی و اسمی استدلال می کند و شما باید استدلال را خراب کنید.

اگر استدلال شیخ خراب شود، آن موقع ما می توانیم بگوییم که عرفا یک معنا بیشتر نداریم. اگر عرفا یک معنا بیشتر نبود، در مورد معانی اصطلاحی هم شیخ اقرار کرد که از طریق معنای دوم می آیند. گفتند معنایی که نحاه دربارہ ی شرط به کار می برند یا معنایی که اصولیون یا اهل معقول در بارہ ی شرط می گویند، این ها در واقع یک نوع توسعه و تضييق در معنای اسمی شرط است. خب اگر معنای اسمی شرط به معنای حدثی شرط برگشت، حرف آقای خوئی درست در می آید. عمده این است که این استدلال عرفی شیخ را رسیدگی کنیم که إن شاء الله دربارہ ی این مطالب نظر خواهیم داد.

و صلی الله علی محمد و آلہ الطاهرين.